آغاز مخالفت ها با علی (ع)



بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز مخالفت‌ها با علی علیه السلام

نویسنده:

ابن اعثم کوفی

ناشر چاپی:

مجله حوزه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آغاز مخالفت‌ها با علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نوع: مقاله
پدیدآور: احمد بن محمد بن اعثم کوفی
عنوان و شرح مسئولیت: آغاز مخالفتها با علی (ره) [منبع الکترونیکی]
توصیف ظاهری: ۱ متن الکترونیکی: بایگانی HTML؛ داده های الکترونیکی (۱۴ بایگانی: ۴۵.۷KB)
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول

مخالفت عایشه با علی

چون عـایشه حـج بگزارد و به جانب مـدینه بازگشت، عُبَیـد بْنِ سَـلِمَهٔ اللَّیثی که معروف به ابن اُمّ کلاب بود عایشه را اسـتقبال کرد.
عایشه از او پرسید: حال چیست؟
عُبَیْد گفت: عثمان را بکشتند.
عایشه پرسید: بعد از آن چه کردند؟
گفت: با علیّ‌بن ابی طالب (ع) بیعت کردند.
عایشه گفت: کاشکی آسمان بر زمین اُفتادی تا این روز ندیدمی و این نشنیدمی. به خدای که عثمان را به ظلم بکشتند و خون او بی جرم ریختند، والله که یک روز از عُمر عثمان از جملهی عمر علی (ع) بهتر بود. از پای ننشینم تا خون عثمان را طلب نکنم.
عُبَیـد گفت: چرا چنین می‌گـویی؟ نه تـو در حـقّ علی (ع) ثناهـا می‌فرمـودی و می‌گفـتی که امروز در روی زمین هیـچ کس در نزد خدای سُبْحانه از علی ابوطالب (ع) گرامیتر نیست؟ اکنون چرا او را دشمن می‌داری و خلافت او را نمی‌پسندی؟ نه هم تو مردمان را بر کشتن عُثمان تحریص می‌کردی که این پیر کفتار را بکشید؟ اکنون چه افتاده که چنین می‌گویی؟
عایشه گفت: در آن وقت این سخن می‌گفتم، اکنون چون خبر آن یافتم، از آن
[صفحه ۲]
بازگشـتم. عثمـان از شـما تـوبه خواسـته بود. چون توبه کرد و از گناهـان پـاک شـد، او را بکشتیـد. به خـدای [۱۶۳ب] که خـون او بازخواهم و در این کار خاموشی نگیرم.
عُبَیْد گفت: ای اُمّ الْمؤمنین! والله که نیک نمی‌کنی و میان امّت مصـطفی (ص) غوغا و تفرقه می‌افکنی، بسا فتنه‌ها که انگیخته شود و بس خونها که ریخته گردد.
عایشه سخن عُبَید را وقعی نگذاشت و از نیمه‌ی راه بازگشت و جانب مکّه گرفت.

مخالفت معاویه با علی

معـاویه در ولایت شام تفحُّص احوال عثمان و بنی اُمیّه و مخالفان شاهِ مردان می‌نمود و همه روزه از اخبار مـدینه جویان بود تا مردی از مدینه به شام رفت و پیش معاویه درآمد. معاویه از او پرسید: کیستی و نامت چیست؟
گفت: من حَجّاج بْنِ خُزَیْمَهٔ التَّیّهانم و از مدینه می‌آیم.

معاویه گفت: اخبار مدینه باز گوی.

حجّاج واقعه‌ی کشتن عثمان از اوّل تا آخر تقریر کرد و خیر و شرّ آن به تمامت باز گفت. معاویه گفت: من واقعه‌ی امیرالمؤمنین عثمان شنیده‌ام و بر آن وقوف دارم. تو روز واقعه در مدینه بودی؟

حَجّاج گفت: من آن روز در مدینه بودم و از حال و اوضاع آن وقوف دارم.

معاویه گفت: مرا برگوی که کدام کس عثمان را بکشت.

حَجّاج گفت: مَکشُوح مرادی نزد او حاضر آمد. حَکیم بْنِ جَبَل در حقّ او سعی کرد. مُحمَّد بْنِ ابی بکر او را زخمی کرد. کِنانهٔ بْنِ بِشْرِ التَجْیبی و سَیْدان بْنِ حِمْران الْمُرادی او را زخمهای گران زدند. بعد از آن اشتر نخعی، عَمّار یاسر، عَمروبْنِ الْحَمِق الْخُزاعیّ و جماعتی دیگر که برشمردن اسامی ایشان تطویل دارد به سرای او درآمدند و کردند آنچه کردند؛ ذکر الْوَحشهِٔ وَحشْهٌ. تورا عمر [دراز] باد.

معاویه گفت: چگونه باشد که خون عثمان ریخته نشود که دوستداران و معتمدان اوۂ او را فرو گذاشتند. به خدای که قادر به کمال است، اگر مرا عمر باشد و اهل شام یاری و قصدِ مددکاری کنند، آنچه سزای آن طایفه باشد، بدهم و کینه‌ی امیرالمؤمنین عثمان از ایشان باز خواهم.

[صفحه ۳]

پس، از حَجّاج پرسید: چه کسان با علی (ع) بیعت کردند؟

گفت: جمله‌ی مهاجر و انصار و اعیان حجاز و یمن و اکابر کوفه و معارف مصر با علی (ع) بیعت کردند. البتّه تا این وقت سادات بصره هم با علی (ع) بیعت کرده باشند، مع ذلک لشکر شام که در خدمت و موافقت تویند و عدَّت و آلت وافر ساخته اضعافِ لشکر علی (ع) است، کار او هنوز چنان منتظم نگشته است و مُهِمّات او استحکامی نپذیرفته که از مدینه تواند جنبید. امروز لشکری که تو داری، همه موافق تویند. لشکر یکدل و موافق اگر چه به عدد اندك باشد؛ بر لشکر فراوان که موافق نباشد غلبه کند، [۱۶۴ الف] فکیف لشکر تو خود زیادت از لشکر اوست و همه موافق و مطیع‌اند. فی الجُمله وقت آن است که با علی (ع) مخالفتی کرد و پیش از آنکه او قُوّتی گیرد و عِدَّت سازد باید بر سر او رفت و کار او باید ساخت. چون کار او نظمی و نظامی یابد، یقین است که شام را با تو نگذارد و به حجاز و عراق بی شام راضی نشود و تو را اگر حجاز و عراق نباشد که شام در دست تو باشد، راضی باشی؟

معاویه گفت: والله ای حَجّاج! راست گفتی و من پشیمان شده‌ام که امیرالمؤمنین عثمان را مدد نکرده‌ام و از آنچه از من یاری خواست، او را یاری ندادم. اگر او را یاری کردمی، کس بر او چیره نشدی و در این معنی سخت غمنده‌ام.

پس، معاویه در این باب قصیده‌ای بگفت و انواع تحسُّر بر وفات عُثمان و اهمال کردن در یاری و مددکاری او در آن قصیده درج کرد و عزیمتِ طلب خون او و انتقام بر این جمله که در خاطر کرده بود و می‌اندیشید در بیان آورد. قصیده مشهور شده، به مدینه رسید و مُغَیْرِبن شَعْبَه بشنید به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمد و گفت: نصیحتی دارم اگر امیرالمؤمنین (ع) قبول کند، به عرض رسانم.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: بباید گفت.

مُغیره گفت: یا امیرالمؤمنینْ! جانب معاویه نگاه می‌باید داشت که پسر عَمّ عثمان است و این وقت ولایت شام در دست اوست و من در خلافت تو از مخالفت هیچ کس نمی‌ترسم مگر از مخالفت او. اگر رأی بر امیرالمؤمنین (ع) صواب آید، چندی او را استمالت فرماید و ولایت شام بر او مقرَّر دارد و به تجدید مثالی فرستد تا معاویه دلخوش گشته، اندیشه دیگر نکند، دشمنان دیگر که بر اطراف‌اند چون این خبر

[صفحه ۴]

بشنوند که امیرالمؤمنین علی (ع) معاویه را استمالت فرموده و شام را در دست وی بنهاده، دلهای ایشان به خدمتِ تو میل کند و در اطاعت و متابعت تو رغبت نمایند و دوستان و دشمنان در ربقه‌ی مطاوعت آیند، کارها قرار گیرد و ولایت آبادان شود. رأی من این است که عرضه داشت آمد؛ باقی فرمان امیرالمؤمنین (ع) راست.

امیرالمؤمنین علی (ع) گفت: ای مُغَیْره! این نصایح سخت نیکو گفتی و من نیک می‌دانم که مرا جانب معاویه می‌باید داشت. امّا، فرمانِ باری تعالی که به حضرت رسالت (ص) نازل شده است: عَزّ مِن قایل؛ وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمِضلّینَ عَضُداً مرا از رعایت جانب معاویه منع می‌کند و نیز حالِ ظلم و اسراف معاویه معلوم کرده‌ام، نمی‌خواهم که او [۱۶۴ ب] را فرا سر مسلمانان امیر کنم و بر هیچ ولایت عمل دهم، مع ذلک بدو چیزی می‌نویسم و از متابعت مسلمانان او را خبر می‌دهم و او را به اطاعت و متابعت خود خوانم. اگر رشد خویش بازیابد و بیعت کند، در رعایت جانب او هیچ سخن نباشد و الاّ که ابا نماید و گرد منازعت و مخالفت گردد، حکم کار او با خدای سُبحانه اندازم و می‌نگرم تا خود چگونه باشد.

مُغَیْره گفت: در جمله‌ی اُمور غرض طراوتِ کار خلافت و رونق مهمّ امامت تو داشتم. چون امیرالمؤمنین (ع) بر این منوال می‌فرماید، باید دانست که با معاویه این جنس در نگیرد و کار میان شما دور و دراز کشد، عاقبت خیر باد. این بگفت و از خدمت امیرالمؤمنین (ع) باز گشت.

بعد از آن امیرالمؤمنین علی (ع) عزیمت شام کرد که آن ولایت را ببیند و معاویه را دریابد و آنچه صلاح وقت باشد در کار او فرماید. ابوایّوب انصاری چون از عزیمت امیرالمؤمنین (ع) خبر یافت، به خدمت او آمد و گفت:

رفتن امیرالمؤمنین (ع) از مدینه به جانب شام مرا مصلحت نمی‌نماید. صواب آن است که در مدینه باشد و شهر خالی نگذارد که مدینه مرکز اسلام است و معدن ایمان و جای هجرت رسول خدا (ص) و قبر مُنوَّر و روضه‌ی مُطهَّر او اینجاست، و تو را حِصن حَصین و پناهی مَنیع است و خلفای گذشته در این بقعه‌ی مبارک مُتوطّن بوده‌اند و آن را خالی نگذاشته، بر این وجوه مُقام تو در این مقام أوْلیتر است، تا کارِ خلافت استقامتی گیرد و از همه‌ی اطرافْ اعیان و بزرگان به خدمت تو شتابند و سعادت بیعت بیابند و

[صفحه ۵]

جمعیّتی پدید آید و اگر از طرفی دشمنی ظاهر گردد، چون مردم جمع باشند، دفع آن دشمن آسان دست دهد. فی الجمله فواید برکات مُقام مدینه بسیار است و امیرالمؤمنین (ع) این معنی از همه بهتر شناسد.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: یا ابا ایّوب! هر چه گفتی نیکو گفتی و صلاح و صواب در آن است که اشارت کردی. امّا، مال و لشکر در عراق است و اهل شام جماعتی بی‌ثباتند. می‌اندیشم که چون در عراق باشم، خواطر از جانب شام فارغ باشد؛ اکنون چون تو مصلحت بر آن نمی‌بینی بر حسب صواب تو رفتم و عزیمت حرکت به جانب شام فسخ کردم.

پس، امیرالمؤمنین علی (ع) در مدینه قرار گرفت و در سرانجام امور ولایات مشغول شده خواهرزاده‌ی خویش جَعْدهْ بْنِ هُبَیْرْ بْنِ أبی وَهْب الْمَخْزومیّ را بخواند و او را به امارت خراسان مثالی نوشت و فرمود که بدان جانب رود و آنچه از ولایت خراسان باقی مانده است که فتح نکرده‌اند [۱۶۵ الف]، فتح کند، بعد از آن عبدالرحمان‌بن ایزی را مثالی نوشت و به امارت ناحیه‌ی مائین فرمود و او را بدان جانب روان کرد و سایر عُمّال خویشتن را ساخته گردانیده، به اطراف و نواحی و مواضعی که در فرمان بود فرستاد.

مخالفت طلحه و زبیر با علی

چون خبر وفات عثمان و بیعت مهاجر و انصار با خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) در عالم منتشر شد، این خبر به عبداللّه‌بْنِ عامِرِ کُرَیْز رسید. در آن وقت والی بصره بود. بترسید که امیرالمؤمنین علی (ع) بصره را ازو بستاند و دیگری را آنجا فرستد. کس فرستاد و

مردم را به مسجد جامع حاضر گردانید. چون جمع شدند، گفت:

ای مردمان! عثمان را بکشتند به ظلم، محافظت حقّ بیعت او در ذمّه‌ی شما واجب است بل لازم و رعایت حقوق احسان بعد از وفات نیکوتر باشد. من نمی‌خواهم که خون عثمان هدر گردد و از پای نخواهم نشست تا کشندگان او را به دست نیارم و به قصاص او به زاری نکشم. حالِ علیّ بْن ابی طالب (ع) و آن جماعت که با او بیعت کرده‌اند، شنیده‌اید؛ باید که ساخته شوید و اسباب محاربه مُهیّا گردانید و مرا در این کار مدد دهید.

[صفحه ۶]

مردی از معارف بصره گفت: ای پسرعامر! ما را به تو نفروخته‌اند و تو این شهر را به شمشیر نگرفته باشی، امیری بودی از طرف عثمان و امروز او را بکشتند. کشندگان او در مدینه نشسته‌اند و فرزندان عُثمان که وارث این امرند، همانجا حاضرند. جماعتی از مهاجر و انصار و اکابر صحابه و ارکان دین و امّت به امیرالمومنین علی (ع) که جلال قدر و منزلت و رفعت او ظاهر است، بیعت کرده‌اند و همگان بر امامت و خلافت او متفق شده‌اند. اگر امیرالمؤمنین علی (ع) امارت این خطّه بر تو برقرار بدارد و تو را مثالی نویسد، مطاوعت نماییم و فرمان او را به سمع و طاعت تلقّی واجب دانیم و اگر تو را معزول کند و بر ما امیری دیگر فرستد، فرمانْ او را باشد. این ساعت تو بر چه کاری که از لشکر و عدّت و آلت می‌خواهی که زیر فرمان تو بر علیه امیرالمؤمنین علی (ع) قیام کنند؟ این محال امری است و نشدنی کار.

چون عبدالله بْنِ عامر دانست که مردمان بَصره به مخالفت امیرالمؤمنین علی (ع) با او موافقت نخواهند کرد دیگر چیزی نگفت و به سرای خویش شد. پس، نایبی از جانب خویش در بصره بگذاشت و در نیم شب از بصره به جانب مدینه بگریخت تا آنجا رود و احوال خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) معلوم کند که بر چه منوال است. چون به مدینه رسید، اول طَلْحَه و زُبَیْر را دریافت. ایشان گفتند: چرا آمدی و بصره را از دست دادی و اموالی که داشتی ضایع کردی؟ مگر از علی (ع) ترسیدی؟ [۱۶۵ ب] او با تو چه توانست کرد؟ چندان آنجا می‌بایست بود که ما به نزد تو بیامدیمی.

و وَلیدبن عُقْبْن ابی مُعَیْط هم او را از آمدن به مدینه ملامتها کرد و گفت: در بصره می‌بایست مقام کرد و چنان شهری از دست نمی‌بایست داد که این کار تو نابخشودنی گناه است.

القصّه کار بر امیرالمؤمنین علی (ع) شوریده شد و از اطراف و جوانب خللها ظاهر گشت و دشمنان و حاسدان در اطراف و اکناف پدیدار. هر کجا عُمّال خویش می‌فرستاد، تمکین نمی‌کردند و عُمّال آن حضرت بی نیل مقصود مراجعت می‌کردند الاّ اهل کوفه و بصره و مصر و بعضی از نواحی حجاز که در فرمان او بودند. امیرالمؤمنین علی (ع) چون حال بر این منوال دید، دانست که نایره‌ی فتنه افروخته خواهد شد. یاران خویش را گفت:

[صفحه ۷]

اینک آنچه من در اوّل این کار می‌اندیشیدم، ظاهر شد و جماعت مُفسدان و اوباشان دست به فتنه و فساد برآوردند و پای از جادّه‌ی اطاعت و متابعت به مخالفت و عداوت بیرون نهادند. مَثَلِ فتنه چون آتش است که چون شعله زد، هر چه بیشتر سوزاند زبانه‌ی او زیادت گردد و من چندانکه امکان و قدرت باشد و میسَّر شود، در تسکین این حادثه و اطفای این نایره جَهد خواهم کرد. اگر مقصود به حصول موصول گردد، فُهُوالْمُراد و اگر سر به اطاعت فرو نیارند، با ایشان محاربه کنم تا أَحْکَم الْحاکِمین میان حق و باطل حکم کند.

شبی از شبها امیرالمؤمنین علی (ع) از برای مهمّی بیرون آمده بود در اثنای آن به در سرای زینب دختر ابوسُفیان رسید. آوازی شنید که کسی دَفْ می‌زد و شعری می گفت بدین مضمون:

طَلْحِه و زُبَیْر در کشتن امیرالمؤمنین عثمان سعی پیوسته‌اند و آتش این فتنه را ایشان برانگیخته‌اند. اگر امروز با علی(ع) بیعت

کرده‌اند، آن را اصلی نیست و عاقبت با او خلاف کنند. به ظاهر با او دوستی می‌نمایند امّا در باطن مخالفت و منازعت دارند.

امیرالمؤمنین علی(ع) بر در سرای زینب بایستاد تا تمامت این ابیات که بر دف می‌زدند همه بشنید تعجّب کرده، از آنجا بازگشت و همه شب از آن اشعار که با دف از خانه‌ی زینب شنیده بود اندیشه می‌کرد. فردای آن شب به وقت طلوع صبح به مسجد آمد و نماز بامداد بگزارد و قصّه‌ی آن اشعار را با جماعتی از دوستان و مخلصان باز گفت.

یاران گفتند:

امیرالمؤمنین (ع) را خاطر فارغ باید داشت که خدای تعالی حافظ و راعیِ آن کس است که بر جادّه‌ی حُسن الْقول ثبات ورزد و نقض را به قاعده و معاهده راه ندهد و از آن کس بیزار است که عهد او پایدار نباشد و بر اقوال و افعال او عاملان را خواب نبرد.

دیگر روز طَلْحَه و زُبَیْر به نزد امیرالمؤمنین (ع) آمدند و گفتند:

عزیمت می‌داریم که از جهت عُمره به مکّه رویم، آمده‌ایم تا امیرالمؤمنین (ع) ما را

[صفحه ۸]

اجازت فرماید و رخصت دهد.

امیرالمؤمنین علی (ع) ایشان را گفت:

شما نه به سبب عُمره به مکّه می‌روید. می‌دانم که در خاطر چه اندیشه دارید. در اوّل این کار با شما می‌گفتم که مرا در خلافت رغبتی نیست، و با شما بیعت می‌کردم، قبول نکردید و سوگند خوردید که با تو موافق باشیم و گرد خلاف نگردیم و بر عهد و قول خویشتن ثبات نماییم. این ساعت اندیشه دیگر کردید و می‌گویید که به مکّه می‌رویم. خدای تعالی ضمیر شما را نیکو می‌داند و باطن شما می‌شناسد. هر کجا خواهید، بروید.

ایشان سر در زیر افکنده بودند و هیچ چیز نگفتند و از نزد امیرالمؤمنین (ع) بیرون آمده به جانب مکّه روان شدند. عبدالله عامر که پسر خال عُثمان بود در مرافقت ایشان برفت و با ایشان گفت:

نیکو کردید که از مدینه بیرون آمدید والله که من شما را به صد هزار مرد شمشیر زن مدد کنم. القصّه چون به مکّه رسیدند، عایشه صدّیقه با جماعتی از بنی اُمیّه آنجا بود. چون بشنید که طَلْحَه و زُبَیْر و عبداللهبن عامر رسیدند، عظیم خوشحال شد و به قدوم ایشان مُسْتَظْهر گشته بر مخالفت و عداوت امیرالمؤمنین علی (ع) یکجهت شده و بنی اُمیَّه را که دشمنی علی (ع) در دل داشتند با خود متفق ساخته، در این معنی همداستان شدند که خون عثمان را بهانه ساخته با علی (ع) مقاتله کنند. عبدالله بْنِ عُمَر آن وقت در مکّه بود طَلْحَه و زُبَیْر به نزد او آمده گفتند:

عایشه در طلب خون عثمان رغبتی تمام دارد و در مرافقت ما به بصره می‌آید، تو را هم باید آمد که به خلافت از همه کس تو سزاوارتری و چندانکه امکان دارد ما در رعایتِ جانبِ تو مبالغه نماییم و به همه وجوه حقّ تو به جای آریم. با ما موافقت کن و در کلماتی که در مبرای بیعت عثمان و بیعت علی (ع) گفتیم، منگر. در کلماتی که امروز می‌گوییم تأمّل کن و یقین بدان که این عزیمت که امروز می‌داریم خالصاً مُخْلصاً از جهت کار امّت محمّد رسول الله(ص) است. عایشه که حال حرمت و جلالت او ظاهر است در این کار با ما موافقت می‌نماید و صلاح کار مسلمانان در این می‌شناسد. یقین می‌دانیم که

[صفحه ۹]

هر چه عایشه فرماید و صلاح داند، تو را بر آن اعتراضی نباشد و تو از مصلحت دید او عدول ننمایی. عبدالله گفت: شما می‌خواهید که مرا بفریبید، چنانکه خرگوش را به فریب از سوراخ بیرون کشند مرا از [۱۶۶ ب] خانه بیرون کشید و بعد از آن در دهان شیر یعنی علیّ‌بن ابی طالب (ع) اندازید. شما را با من این سخن درنگیرد و به هیچ نوع مرا نتوانید فریفت؛ چهْ مردمان را به زر و سیم و دینار و درم و انواع زَخارف دنیوی فریب می‌توان داد و من از سر این همه برخاسته‌ام و گوشه گیر شده‌ام. اگر خواهان این کار

بودمی، بعد از وفات پدر من که خلافت بر من عرضه کردند و به هیچ رنج و مشقّت و مخالفت و منازعت به من تسلیم می‌کردند، قبول کردمی و این ساعت من ترک همه کارها گفته‌ام. همّت بر طاعت و عبادت مقصور کرده، دست از من بدارید و جهت این کار کسی دیگر طلب دارید که من از آن جماعت نیستم که به مکر و خدعه‌ی شما فریفته شوم، و بر من خداع شما اثر نکند که از جا به در شوم.

طَلْحَه و زُبَیْر چون سخنان عبدالله بْنِ عُمَر شنیدند، دانستند که افسون ایشان او را از راه نبرد. پس، از او درگذشتند و دست از او بداشتند.

هم در آن وقت یَعْلی بْنِ مُنْیَه که عامل ولایت یمن بود از طرف عثمانْ از یمن در رسید با چهار صد شتر بار زر، زُبَیْر او را گفت: از زری که نقد داری ما را چیزی وام ده تا بدین کار که پیش گرفته‌ایم صرف کنیم و بعد از آن به تو باز رسانیم. یَعْلَی‌بن مُنْیَه شصت هزار دینار قرض بدیشان داد و زُبَیْر کار لشکر بدان ساخته کرد. پس، بنشستند و با یکدیگر مشورت کردند که به کدام جانب روند. زُبَیْر گفت:

به شام رویم که لشکر و مال آنجاست و معاویه با علی (ع) عداوت دارد. حضور ما او را موافق اُفتد و به مَعونت او بسیار کارها سامان گیرد و مشکل حلّ شود.

وَلیدبن عُقْبه گفت: از شام و معاویه ما را هیچ کار برنیاید که امیرالمؤمنین عثمان را چون مخالفان محاصره کردند، از معاویه استمداد خواست و مدد طلبید. او به هیچ وجه اجابت نکرد و روا داشت تا او را بکشتند تا شام او یک قلم باشد، اکنون طمع می‌دارید که چون به شام روید، او را خوش آید و شما را مدد و معونت کند؟ این اندیشه‌ای است

[صفحه ۱۰]

محال. ترک شام بگویید و عزیمت جای دیگر کنید.

چون معاویه از این معنی خبر یافت که عایشه و طَلْحَه و زُبَیْر، جماعتی از بنی اُمیّه، به امیرالمؤمنین علی (ع) خلاف کرده‌اند و اندیشه می‌دارند که به شام آیند، از آن عظیم ناخوشدل گشت و بیتی چند بدیشان نوشت چنانکه ندانند که او نوشته است بر این مضمون:

عایشه و طَلْحَه و زُبَیْر را نصیحت می‌کنم که در قبول آن ایشان را خیری و منفعتی تمام است و آن نصیحت این است که به شام نروند و معاویه را نشورانند و او را ناخوشدل نگردانند که معاویه مردی است محتال. آن وقت که عثمان درمانده بود، او را بخواند، اجابت نکرد. توان دانست که درآمدن به نزد عثمان و مدد فرستادن چه غَرَض است. معاویه به مدد عثمان آمدی، عثمان را آن واقعه هرگز نیفتادی.

بر این منوال بیتی چند بگفت و بر دست شخصی ناآشنا به مکّه فرستاد و آن مرد کاغذ را بیاورد و از دیواری که در مقابل مجلس ایشان بود، بیاویخت. چون طَلْحَه و زُبَیْر آن کاغذ را بدیدند، بیاوردند و بخواندند، دانستند که حیله‌ی معاویه است و آن سخنان از آن اوست، پس، عزیمت به جانب شام در توقّف داشتند.

هم در این زمان عایشه به نزد اُمَ سَلَمه که منکوحه‌ی حضرت رسالت (ص) بود و در مکّه مقام داشت، آمد و گفت: ای اُمّ سَلَمه! قُرب تو به نزد محمَّد مصطفی (ص) معلوم است و تو از همه‌ی زنان مصطفی بزرگتری. اول زنی که با رسول خدا (ص) هجرت کرد، تو بودی و تُحَفی که به جهت پیغمبر (ص) آوردندی، اشارت به خانه‌ی تو کردی و نصیب هر یک از ما از خانه‌ی تو فرستادی. اکنون بر تو روشن است که مخالفان در حقّ عثمان از ظلم و عدوان چه کردند. انگار من در آن جماعت در آنچه کردند، بر آن است که از او توبه خواستند و او توبه کرد و از چیزهایی که آن جماعت را موافق نمی‌افتاد، اعراض نموده به خدای تعالی بازگشت. ایشان سخن او را باور نداشتند و او را بکشتند. عبدالله بْنِ عامر چنین می گوید که در

[صفحه ۱۱]

بَصره قریب صد هزار مرد شمشیرزن که به خونخواهی عثمان جمع آمده‌اند. از آن می‌اندیشم که نباید میان ایشان محاربتی افتد و خونها ریخته گردد. عزیمت آن دارم که از جهت اصلاح ذات الْبَین بدان جانب روم، تو را باید که با من موافقت نمایی و در مصاحبت من بدان جانب آیی؛ باشد که به عَوْن حقّ تعالی این کار به دست ما به اصلاح آید.

اُمِّ سَلَمه گفت: ای دختر ابوبکر! من در این معنی تعجّب می‌کنم که تو خون عثمان طلب می‌کنی. تو مردمان را بر کشتن او تحریض می‌نمودی و او را پیر کفتار خواندی؟ تو را با طلب خون عثمان چه کار؟ او مردی بود از بنی مناف و تو [از] بنی تَمیم بْنِ مُرَّه، میان شما خویشاوندی ظاهر نیست و در حال حیات او هم تو را موافقتی نمی‌دیدم. اکنون این چه غُلوّ است که پیش گرفته و بر علیّ بْن ابی طالب (ع) که پسر عمّ رسول خداست بیرون می‌آیی و خلافت او را نمی‌پسندی؟ حال آنکه جمله مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند و برخلافت و امامت او راضی شده به طَوْع و رغبت کمر مطاوعت او را بر میان بستند و همگان بر امامت او متّفق شده و فضل و فضیلتی که او راست، تو نیکوشناسی. عبدالله بْنِ زُبَیْر پیش اُمّ سَلَمه ایستاده بود و سخنهای اُمّ سَلَمه می‌شنید، گفت:

ای اُمّ سَلَمه! تا چند چنین گویی. ما دشمنی تو در حقّ خود شناختیم که هیچ وقت ما را دوست نداشته و نخواهی داشت.

اُمّ سَلَمه گفت: ای پس زُبَیْر! مصلحت می‌بینی که مهاجر و انصار و اکابر صحابه علی (ع) را که والی مسلمانان است بگذارند و با پدر تو بیعت کنند؟ تو و پدر تو که خویشتن را در این فتنه می‌اندازید، یقین دانید که در این غوغا شما را هیچ مقصود برنیاید.

عبدالله گفت: هرگز ما این کلمه که علیّ‌بن ابی طالب (ع) والی مسلمانان است، از مصطفی (ص) نشنوده‌ایم.

اُمّ سَلَمه گفت: اگر تو نشنوده‌ای، خاله‌ی تو اینجا حاضر است. این سخن در مشافهه‌ی او می گویم. از او بپرس تا با تو بگوید که رسول خدا (ص) در حقّ علی (ع) نگفته است که «علی خلیفه‌ی من است در حالت حیات و بعد از ممات؟»

پس، با عایشه گفت: ای عایشه! تو این سخن در حقّ علیّ‌بن ابی طالب (ع) از زبان

[صفحه ۱۲]

مبارک حضرت (ص) شنیده و گواهی می‌دهی؟

عایشه گفت: آری همچنین است و از رسول خدا(ص) در حقّ علی (ع) این سخن شنیده‌ام و بر این گواهی می‌دهم.

اُمّ سَلَمه گفت: ای عایشه! پس، چون بر این جمله می‌دانی، چرا بر علی (ع) بیرون می‌آیی و به فریبِ این مردم فتّان فریفته می‌شوی. از خدای تعالی بترس و از آن کلمه‌ای که مصطفی (ص) خبر داده و حذر فرموده، باز اندیش و حذر کن. نصیحت حضرت مصطفی(ص) با تو این بوده است که:

«لا تکُونی صاحِبَ کِلا بَ الْحَوْئَب وَلا یُغَرَّنَّک الزُّبَیْر وَ طَلْحْ فَاَنَّهما لا یُغْنِیانِ عَنْکِ مِنَ الله شَیْئاً؛

یعنی، ای عایشه! زنهار که آن زن نباشی که سگان آب حَوْأبْ در روی او بانگ کنند و بفریبد تو را سخن زُبَیْر و طَلْحَه که ایشان هیچ چیز از تو باز ندارند و در قبول سخن ایشان تو را هیچ منفعت نباشد».

ای عایشه! این کلمات مبارک مصطفی (ص) را فراموش مکن و از آن ساعت که آن حضرت تو را این وصیّت کرده، بیندیش.

عایشه چون از اُمّ سَلَمه این سخنان بشنید، او را خوش نیامد و آزرده خاطر از نزد اُمّ سَلَمه بیرون شد و با طَلْحَه و زُبَیْر و جماعتی از بنی اُمیَّه و لشکر از مکَّه به جانب بصره روان شدند. چون ایشان از مکّه بیرون و به سوی بصره توجّه نمودند، اُمّ سَلَمه نامه‌ای نوشت به امیرالمؤمنین علی (ع) بر این مضمون:

امّا بعد، بدانند امیرالمؤمنین علی (ع) که طلحه و زبیر و عایشه در مکّه جمعیّتی ساخته‌اند و رأی زده‌اند که طلب خون عثمان کنند و در صحبت و موافقت عبدالله بْنِ عامِر به جانب بصره روان شدند. خدای تعالی کار ایشان از تو کفایت کناد و اگر نه آنستی که خدای تعالی زنان را نهی فرموده است از آنچه از خانه بیرون آیند و رسول خدای (ص) در این معنی مبالغتها فرموده، من که امّ سَلَمه‌ام، بیرون آمدمی و در موافقت لشکر تو بر آن سمت که حرکت کرده‌اند، می‌رفتمی. امّا عذر ظاهر است، در خلاف امر خدای

تعالی و اشارت محمَّد مصطفی (ص) نتوانم کرد، عُمَربْنِ أبی سَلَمه که فرزند من است و حضرت رسول (ص) او را دوست داشتی، به خدمت تو فرستادم تا در خدمت تو به هر کاری که اشارت فرمایی قیام

[صفحه ۱۳]

نماید.

نامه را پیچید و به پسر خویش عمر داد و او را به خدمت امیرالمؤمنین (ع) فرستاد. این عُمربن أبی سَلَمه مردی سخت پارسا و عالم و عاقل بود. امیرالمؤمنین علی (ع) را حضور عُمَربْنِ أبی سَلَمه موافق اُفتاد و نامه‌ی اُمّ سَلَمه را بدانچه نوشته بود تحسین فرمود و عفَّت و صلاح و سلامت و عقل و دیانت او بستود.

هم در این زمان اُمّ الْفَضْل، دختر حارث، نامه‌ای نوشت به امیرالمؤمنین علی (ع) بدین مضمون:

امّا بعد، بداند امیرالمؤمنین (ع) که طلحه و زبیر و عایشه عزیمت بصره دارند و مردم را بر جنگ و محاربت تو ترغیب داده و چنین در افواه انداخته‌اند که ما، خون عثمان طلب می‌کنیم، و عن قریب به جانب بصره روان خواهند شد. خدای تعالی یار تو است و تو بر حقّی، و زود باشد که ظفر و نصرت تو را رو نماید. والسَّلام.

این نامه را به مردی داد ظَفَر نام از جُهَیْنه که عقلی و فصاحتی داشت و او را صد دینار نقد داد و فرمود: تا حال تو را مراعات کردم و بعد از این هم در حقّ تو احسان کنم. جَهدی کن تا هر چه زودتر به خدمت امیرالمؤمنین علی (ع) برسی و این نامه بدو رسانی.

جُهَنی روی به راه آورد و تعجیل و مسارعت می‌نمود تا به ظاهر مدینه به جماعتی از یارانِ امیرالمؤمنین علی (ع) رسید. چون او را دیدند پرسیدند: از کدام جانب می‌آیی و چه خبر داری؟

جُهَنی کیفیّت احوال و اخبار تقریر کرد و نوشته را به علی (ع) رسانید. امیرالمؤمنین علی (ع) چون بر مضمون آن وقوف یافت محمَّد بْنِ ابی بکر را بخواند و گفت: شنیده‌ای که خواهر تو عایشه چه اندیشه کرده است و چه خیال در خاطر گذرانیده؟ اولاً از خانه که خدای تعالی او را به ملازمت آن فرموده است، بیرون آمده و ثانیاً طَلْحَه و زُبَیْر را بر مخالفت من تحریض نموده، جمعیَّتی ساخته و به عزیمت مُحاربت و مُنازعت من به جانب بصره رفته.

[صفحه ۱۴]

مُحمَّد چون این سخن از علی (ع) بشنید، گفت:

یا امیرالمؤمنین (ع)! این امر سهل است. خدای عَزَّوَجَلّ یار توست، تو را ظفر دهد و فرونگذارد. مسلمانان در خدمت و موافقت تویند. این کار به عَونْ حقّ تعالی چنانکه دل تو می‌خواهد، کفایت شود و به مخلص رسد - اًن شأ الله.

پس، امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود که مردمان را به مسجد خوانند. چون حاضر آمدند، گفت:

ای مردمان! خدای سبحانه ما را پیغمبری راستگو فرستاده و کتابی که حقّ از باطل جدا کند، داده. بر وفق کتاب رَبِّ الْعالَمین و أَخبار سَیِّد الْمُرْسَلین نارفتن و گرد شُبْهَت و بِدعت گشتن موجب هلاک و بَوار است و محافظتِ اوامر و نواهی خدای عَزَّوَجَلّ کردن و اشارت نبوی را گوش داشتن سبب نجات و رهایی. بر طاعت مواظبت نمایید و صلاح دین و دنیای خود را انقیاد متابعت أُولوالاْ مر شناسید و بدانید که طَلْحَه و زُبَیْر را خلافت و امامت من خوش نیامده است و بَغْی و عداوت و حسد و دشمنی ایشان را بر مخاصمت و مُنازعت می‌دارد؛ چنانکه جمعیّتی ساخته‌اند و از مکّه به جانب بصره رفته‌اند. مرا عزیمت آن است که بدان جانب روم و در اصلاح کار ایشان مبالغه نماییم. اگر به سر طاعت نیایند و جنگ کنند، با ایشان جنگ کنم؛ حَتّی یَحْکُمَ الله بَیْنَنا وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمین می‌باید که ساخته شوید و استعداد جنگ کنید.

مردمان چون این سخنان از علی (ع) شنیدند به سمع و اطاعت او را اجابت کردند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW